

«(مراسله ولتر به روسو - ۱)»

مراسله ذیل را ولتر پس از دیدن -- کتاب ژان ژاک روسو
راجع علم و صنعت بر روسو نوشته است مامم در خاتمه کتاب روسو
ترجمه مکتوب را از گرامی جریده پرتو نقل کرده و برای مشتری کیف
ارمغان میفرستیم .

«مراسله»

آقا -- کتاب تازه شمارا بر ضد نوع بشر دیدم . از این
بات شکر گذار شمایم شما دوست مینارید مردمانی را که خودتان
ساخته و احوال شان را بیان کرده اید . اما بما آن ها را نشان
نمی دهید :

شما از يك حقایق حریف مینید . ولی خود آن حقایق را
ارائه نمیدهد !

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
واقماً منابع جامعه بشریت و علم ازین گسترین قلمهای نقاشی
ممکن نیست تصویر کرد در صورتیکه ما با این همه جهالت وضعف

۱ - ژان ژاک روسو نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسه

در سال ۱۷۱۲ در ژنو متولد شده و سال ۱۸۷۸ در اوپانول که
یکی از قصبات نزدیک پاریس است فوت شده و او را در میان
يك قطعه باغی که اطراف او را آب و در باچه احاطه کرده است
دفن نموده اند .

این اندازه از آن را وصف میکنیم . هیچکس تاکنون این اندازه روح و قوه خود را صرف نکرده است که ما را به بهیمیت و توحش برگرداند .

شخص رقتی کتاب شمارا می خواند آرزو میکند که با چهار دست و پا راه برود معیناً چون قریب شصت سال است که من این عادت را ترک گفته ام بد بختانه حس میکنم که برای من برگشتن بان غیر ممکن است و من وامیگذارم این رویه طبیعی را برای آنانی که خیلی از من و شما استعدادشان زیادتر است ؟

من اجتناب میورزم از این که يك وحشی جهنده باشم در گوشه که اخیراً اختیار کردم نزدیک وطن شما و آنجائی که شما باید زندگانی کنید . آری من هم با شما موافق هستم که منشات قشنگ و علوم جدید سبب ایجاد این بد بختی زکهای بسیاری شده است دشمنان «ناس» از زندگی برای او یک بار چه بد بختی یافتند . دشمنان کالیله آن بیچاره را در هفتاد سالگی در قعر محبس بناله آوردند برای اینکه بدوران زمین پی برده بود . و از همه شرمناک تر این است که او را واداشتند از عقیده خود نکول نماید . اگر من این جرئت را داشته باشم که خود را در زمره آنانی بشمارم که پاداش محسنات به آنها تلخی چشاییده اند آنوقت شما نشان خواهم داد اشخاصی را که برای نا بود کردن من شمشیر خود را آخته دارند اعتراف کنید که در اینجا يك سلسله از بد بختی برای مخصوص

وجود دارند که جامعه بزحمت آن هارادرك میکند . چه فرق دارد
 برای نوع بشر اگر چند خرمکس مقداری عسل را از کندو بر بایند
 دانشمندان در روی این حقایق کوچک مهمه های بسیار
 میکنند در صورتیکه باقی مردم از آن چیزی تفهیمیده و لب خند
 میزنند . از تمام تلخ کامیهای حاکمه بر زندگانی اسان و در بین تمام
 آنها این قبیل مسائل مصیبت های کوچکی هستند و گل های شهرتی
 که در بوستان ادبیات میرویند در حقیقت خارهایی هستند که در
 هر عصر و زمان در بدن سعادت بشر فرو میروند آن چیزیکه
 در این دنیا نهر های اشک تشکیل داده و خواهد داد عبارت از جاه
 طلبی شقاوت و تکبر بی قیاس بشر است . — از طهماسب قلی خان
 «نادر» که سواد خواندن ندارد تا بکتابت کمرک که غیر از ادب نویسی
 چیزی نمی داند . — همه مبتلای نخوت هستند . منشئات جدیده
 باعث تغذیه روح و تهذیب و تلبیت آن میباشد منشئات شما هم همین
 خدمت را میکنند در صورتیکه شما اینک بر ضد آن چیز مینویسید اگر
 دیگران از علم سوء استفاده بکنند باز هم باید علم را دوست داشت
 چنانچه باید جامعه را دوست داشته باشیم در حال اینکه بسیاری از
 نفوس شریره شیرینی آن جامعه را میزدایند . چنانچه باز هم باید وطن
 را دوست داشت . در حال اینکه بسی بیعدالتیها بر شما در آن وطن
 روا دارند میبوشابوی بمن خبر داد که شما انحراف مزاجی پیدا کرده
 اید خوبست بیابید بمحلیکه هوای کشور مادر را استنشاق کنید و

از آزادی بهره مند شوید و با من بیاشامید از شیر ماده گاو من
و بخوریم از علف سبز یکدیگر در این چمن قشنگ
روئیده است .

آثار معاصرات

ای چشم حقیقت بین چشم از همه بر هم زن
این زهد مجازی را بر زاهد خود بین بخش
از کون و مکان بگذر یا بر همه عالم زن
رو راه حقیقت گیر صد طعنه بر ادهم زن
از زخم رخ جانان تادم بودت دم زن
از زخم بیابی خور هی خنده بر هم زن
رو گنج قناعت جو سلطانای عالم کن
هفت کن و بشت با بر ملک کی و جم زن
رو بانک انا الحق زنه تصور صفت بردار
زان بس دم از این اسرار با عیسی مریم زن
بگشا حقیقت لب بر مرده روان بخشا
شومست می لاهوت کش ناله شکسته اش از آه
دستی بقولایش بردامن وحدت زلف جامع علوم با حفظان
شودرد کش جاهش وانگاده دو صد طعنه
بر جنت و بر کوثر بر چشمه زه زم زن
بر یاد رخ جانان بر پای سبو بنشین
هم ناله بیابی کش هم جام دمام زن
دیر و حرم و کعبه بگذار به بی ذوقان
گردست فنی باری بر پایه محکم زن
شو بکدل و از هستی بیوند و فابگل
در وادی عشقش با با عزم مصمم زن
از زهد سخن کم گو در ما چو نمبگیرد
از دوزخ و جنت دم باشیخ معمم زن
ما مست می عشقیم نی مست زباز اهر
بیهوده سخن با ما از این و از آن کم زن